هو العلیم

سلوک عرفانی مبتنی بر فطرت، عقل و شهود

سلوک خانواده ـ قم ـ جلسه ۱۳

بیانات
حضرت آیت‌الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی
قدس الله سره

أعوذُ بِاللهِ مِنَ الشَّيطانِ الرَّجيم
بِسمِ اللهِ الرَّحمَنِ الرَّحيم
و صلَّى اللهُ عَلَى سيّدنا و نبيّنا مُحَمّدٍ و آله الطّاهرين
و لعنة الله عَلَى أعدائِهِم أجمَعينَ

راجع به مسائلی که در جلسات گذشته بیان شد، اگر کسی سؤالی دارد مطرح کند. اگر هم سؤالی نیست که خب علیٰکلّحال وارد مسئلهٔ دیگر می‌شویم.

در جلسات گذشته صحبت راجع به فطرت و حرکت به مقتضای فطرت بود. و به مناسبتی در دو یا سه جلسه مسئله‌ای راجع به ازدواج پیش آمد که استطراداً مطالبی راجع به این مطلب از دیدگاه عرفانی و عقلایی و همین‌طور اسلامی بیان شد.

لزوم مطابقت دستورات شرع با مبانی عقلی و شهود عرفانی

همان‌طوری‌که قبلاً به عرض رفقا و دوستان رسید، اساس و مبنای حرکت سلوکی و عرفانی، براساس فطرت و عقل و وجدان و شهود است. من بارها این مسئله را عرض کردم که اگر شخصی هیچ دینی نداشته باشد، براساس مبانی عقلایی و حکم عقل، هیچ راهی جز پذیرش راه عرفان و سلوک و همین مکتبی که بزرگان و اولیاءالهی انسان را به این مکتب دعوت می‌کنند ندارد. یعنی عقل، ما را ملزم می‌کند بر اینکه همین راه و همین قسم و منهج و طریق را انتخاب کنیم. روی این اصل، اتحاد بین مبانی عقلاییه و حکم عقل و مبانی شرع و شهودِ عرفانی وجود دارد که آن اتحاد، حکایت از یک واقع و یک حقیقت و یک عالم نفس‌الامر را می‌کند و همهٔ این طرق مختلفه و ثلاثه از یک جا منشأ و نشأت گرفتند. درست مثل یک کارخانهٔ اتومبیل سازی که این کارخانه اجزاء مختلفی را برای اتومبیل به‌وجود می‌آورد، در یک جا لاستیکِ اتومبیل را می‌سازند و در یک جا موتورش را می‌سازند و در جای دیگر سایر اجزایی را که قوهٔ محرکه را به چرخ‌ها منتقل می‌کنند، می‌سازند. اگر انسان دقت کند متوجه می‌شود که تمام این اجزاء مختلف و مکان‌های مختلفی که برای ساخت این اجزاء به‌کار گرفته شده است، از یک هماهنگی و یک وحدت مدیریت برخوردار است. یک مدیر و یک نقشه و یک برنامه بر تمامی این دستگاه‌ها حکومت می‌کند، این‌طور نیست که هر قسمتی برای خودش مدیری با سلیقه و نقشه و إعمال‌نظر خاص به خودش داشته باشد، یکی لاستیک را بزرگ بسازد در حالتی‌که آن وسیله‌ای که اتصال به آن دارد کوچک باشد، خب طبعاً این نمی‌تواند جور دربیاید. نظام عالم تربیت و تکاملی انسان هم به همین قسم است. اگر شرع دستوری را می‌دهد، آن دستور باید با موازین عقلی مطابقت داشته باشد و اگر دستوری طبق موازین عقلی است، آن دستور باید با شهود عرفانی همگونی داشته باشد.

اگر شما در یک قانون عقلی، مطلبی را مشاهده کنید و بعد با مکاشفات عرفانی و یا دستورات شرعی صریح ـ نه آنچه بر طبق سلیقه و منافع شخصی و گروهی از یک دلیل شرعی استفاده می‌شود ـ منافات داشته باشد، باید دید که کجای کار نقص دارد؟ زیرا وحی که عبارت از قوانین شرعی است، از همان‌جایی می‌آید که مکاشفات عرفانی و معانی شهودی و ادراکات قلبی از همان‌جا می‌آید و هر دو از جریانی حرکت می‌کنند که عقل به‌واسطهٔ اتصال با آن عقل منفصل و عقل فعال که اسمی از اسامی پروردگار است و تمییز دهندهٔ بین حق و باطل است، از همان‌جا نشأت می‌گیرد. اگر در جایی ما نسبت به قضیه‌ای تشکیک کردیم در حالتی‌که دستور شرع و شهود اولیاء الهی چیز دیگری را اثبات می‌کند، باید در کیفیت ترتیب مقدمات عقلی خود شک کنیم، زیرا عقل ما با توجه به موقعیت هرکدام و اختلاف مراتب علمی و شهودی و تکاملی هر شخص، دارای مراتب اختلاف است. طبعاً عقل یک شخص بزرگ و یک فرد بیست ساله را یک طفل سه ساله و دو ساله ندارد، برای همین جهت می‌گویند که باید

دستش را گرفت، ادراک مصالح و مفاسد را نمی‌تواند بکند. و همین‌طور می‌گویند که جوان باید از تجربهٔ افراد سالخورده استفاده کند زیرا سرد و گرم روزگار را افراد سالخورده بیشتر چشیده‌اند تا جوانی که هنوز چند صباحی است پا به عرصهٔ اجتماع گذاشته و چندان تجربه از مسائل ندارد، فقط جلوی خود را نگاه می‌کند و نسبت به آینده و عاقبت خود نمی‌تواند تصمیم صحیحی بگیرد و مسائلی را که در پیرامون او می‌گذرد، آن مسائل را سطحی می‌نگرد و با عمق و دوراندیشی و تأمل به آنها نگاه نمی‌کند. اینها نقایصی است که طبعاً بر عقل یک فرد جوان حاکم است. و اشکالی هم ندارد زیرا همهٔ ما در راه تکامل هستیم و هر کسی به مقتضای سعهٔ وجودی خود، از این عقل بهره می‌گیرد.

تکامل عقل انسان در صورت اتصال با عقل منفصل و عقل فعال

این عقل در صورتی تکامل پیدا می‌کند که اتصال او با عقل منفصل و به عبارت دیگر با عقل فعال که ادارهٔ امور عالمِ وجود را به‌دست دارد، به‌نحوی باشد که هیچ جای خلل و نقص و قطعی در این اتصال وجود نداشته باشد.

تدبیر عالم وجود و قرار دادن و قرار گرفتن هر چیز به جای خود، این از وظایف عقل فعال است. اینکه هر چیزی در جای خودش قرار بگیرد، کم و زیاد نباشد، سهمیه‌هایی که خدای متعال برای هر مورد و هر جایی در نظر گرفته، آن سهمیه در جای خودش واقع بشود، به جای اینکه به حساب زید چیزی را بریزند آن را به حساب عمرو نریزند، حساب‌ها قاطی نشود، برای هر شخصی میزان و حصهٔ معینی از نعمات الهی از اسماء و صفات پروردگار قرار بگیرد، این کار عقل فعال است. بنابراین وقتی انسان می‌تواند از نقطه‌نظر عقلی، آن قیاسات و قضایای او به نتیجهٔ کامل و صد درصد برسد که از نقطه‌نظر سعهٔ وجودی به آن حدّی باشد که دیگر در اتصال او به عقل فعال، هیچ‌گونه خلل و نقصی وارد نشود. این‌طور نباشد که امروز یک تصمیم بگیرد و فردا پشیمان بشود! اگر این‌طور باشد معلوم است که یک جای قضیه ایراد دارد. این‌طور نباشد که امروز راجع به شخصی نظریه‌ای را اظهار کند و بعد فردا متوجه بشود که نظریهٔ او غلط بوده است. این‌طور نباشد که امروز برای خود این‌طور صلاح بداند که با شخصی رفت و آمد کند و فردا متوجه بشود که رفت و آمد او با این شخص درست نبوده است. این‌طور نباشد که راجع به یک فرد، امروز این قضاوت را بکند و روز دیگر متوجه بشود که قضاوت او عجولانه بوده است. تمام اینها ناشی از این مسئله می‌شود که عقل ما برای رسیدن به واقع و برای رسیدن به حقیقت، هنوز راه درازی را در پیش دارد، هنوز کار دارد، هنوز احتیاج به ممارست و مراقبه و ورزش دارد، هنوز احتیاج به نورانی شدن و تجردِ بیشتر دارد.

در محکمه هر کسی که بهتر صحبت کند و بهتر مطلب را بیان کند، از نقطه‌نظر قاضی او مقدم‌تر است. وکیل به آن شخصی گفته می‌شود که بتواند مطلبی را که موکل از او خواسته، بهتر جا بیندازد، حالا به حق و باطلش کاری ندارد. می‌گویند: آن وکیلی زبردست‌تر است که بتواند مطلب خود را بیشتر به قاضی بقبولاند!! نمی‌گویند: حق را بگوید.

در سابق، در زمان طفولیت، من به یاد می‌آورم که یکی از وکلا که نویسنده هم بود و ما وقتی که به مدرسه می‌رفتیم، این معلم ما در کلاس چهارم پنجم ابتدایی، در کلاس درس مقالات و نوشته‌های او را از روی کتاب می‌خواند. قلم بسیار عالی و روان و جذابی داشت، هنوز آن حکایت‌ها و مقاله‌ها در ذهن من مانده است. این یک فرد بسیار امروزی و دنیایی و فرصت‌طلبی بود و می‌گویند: به‌نحوی در محکمه، مطالب را بیان می‌کرد که شخصی را که عمداً و متعمداً و از روی غرض، شخصی را به قتل رسانده بود، کاملاً در دادگاه تبرئه می‌کرد! یعنی در صحبت کردن و در بیان مطلب، این‌قدر دقیق مطالب را می‌پیچاند، دور می‌زد، حرف را برمی‌گرداند، بعضی را می‌گفت و بعضی را نمی‌گفت، [و خلاصه قاضی را فریب می‌داد و قضیه را به نفع خودش به پایان می‌برد!]

این سخنوری و سخن‌دانی برای خودش عالمی دارد: «و انّ مِنَ البَیانِ لَسِحرٌ؛ بعضی از اقسام

بیان و صحبت کردن اصلاً مانند سحر می‌ماند»[1]؛ یعنی چطور سحر می‌آید و اختیار را از انسان می‌گیرد و انسان کاری انجام می‌دهد بدون اختیار، این بیان هم به همین کیفیت است! خب این شخص سخندان و وکیل، تمایز بین حق و باطل را در اینجا رعایت نمی‌کند که آیا این بیانی که دارد می‌کند، این دفاعی که الآن دارد می‌کند، آیا دفاع، دفاع حق است یا دفاع باطل و حرام است؟ هیچ توجهی به این قضیه نمی‌کند، پول از موکلش گرفته، حالا باید حرف موکل را به کرسی بنشاند، دیگر به حق و باطلش کاری ندارد. پول از موکلش گرفته و باید مطلب را به نفع موکلش تمام کند، به حق و باطل کاری ندارد. این را می‌گویند معامله کردن، این معامله است. قاضی هم طبق نظر او مطلب را می‌گوید و حکم می‌کند. بعداً مشخص می‌شود که این حکم باطل بوده است.

اطلاع و اشراف بر حقیقت مطالب نتیجهٔ اتصال به عقل فعال

اما افرادی که آنها عقلشان به مرتبهٔ عقل فعال رسیده، از همان جملهٔ اولی که این وکیل یا شخص سخنور می‌گوید می‌فهمند که این دروغ است، می‌فهمند کلک است، می‌فهمند نفاق است، می‌فهمند پشت قضیه، کاسه‌ای زیر نیم‌کاسه‌ای است! چرا؟ چون آن عقل، آنها را در ارتباط با این شخص به واقع می‌رساند. در بند الفاظ نیستند، در بند ظواهر نیستند، این‌طور نیستند که امروز مطلبی را بگویند و فردا یک مطلب دیگری را. با صحنه‌سازی، رأی و ذهن آنها تغییر پیدا نمی‌کند، با آشوب کردن نظر آنها عوض نمی‌شود، آنها به حقیقت مسئله و مطلب نگاه می‌کنند.

یک روز امیرالمؤمنین علیه‌السلام در مسجد نشسته بودند، یک‌مرتبه دیدند بیرون مسجد سر و صدایی شد و یک عده‌ای جمع شدند و دارند می‌آیند، فرمودند: «چه خبر است؟» گفتند: «زنی است که به او تعدی شده است و برای دادخواهی آمده! حیثیت او ازبین رفته، آبروی او رفته، عفت او ازبین رفته، فلان کس به او چه و چه می‌گوید، به داد من برسید! ای وای چه شده! و از این مسائل.» حضرت فرمودند: «بگو چه شده؟» شروع کرد به گریه کردن و می‌گفت: «ای وای! ای علی به دادم برس! ببین چه شده و هتک چه شده و فلان و حیثیت ما ازبین رفته و...!» حضرت یک نگاه کردند و فرمودند: «آرام باش! درست صحبت کن، گریه نکن و حرف را بدون گریه بزن. بگو ببینم چه شده؟» حضرت یک نگاه کردند فهمیدند که دروغ است. همهٔ این صحنه‌سازی‌ها دروغ است! چرا؟ چون او دارد با آن نور و با آن بینش نگاه می‌کند و می‌فهمد که این حرف‌ها دروغ است. جریانش خیلی مفصل است، بعد مشخص می‌شود که اتفاقاً خود این زن تهمتی را بر یک جوان پاک و عفیف روا داشته است. خلاصه امیرالمؤمنین او را مفتضح می‌کند.[2]

---

[1] . ***تحف العقول***، ص ۵۵:

«وَ قالَ صلّی الله علیه و آله و سلّم: "إنَّ مِنَ الشِّعرِ حُکماً (وَ رُوِیَ حِکمَةً) وَ إنَ مِنَ البَیانِ سِحراً".»

[2] . ***مستدرك الوسائل***، ج ۱۷، ص ۳۸۸ با قدری اختلاف:

«عاصِمِ بنِ ضَمرَةَ السَّلولیّ قالَ: "سَمِعتُ غُلاماً بِالمَدینَةِ عَلَی عَهدِ عُمَرَ بنِ الخَطّاب" ... فَقالَ أمیرُالمُؤمنینَ علیه‌السلام: "أُشهِدُ اللهَ وَ أُشهِدُ عُمَرَ وَ أُشهِدُ مَن حَضَرَ مِنَ المُسلِمینَ أنّی قَد زَوَّجتُ هَذِهِ المَرأةَ مِن هَذا الغُلامِ عَلَی أربَعِمِائَةِ دِرهَمٍ وَ المَهرُ مِن مالی" ... فَقامَ الغُلامُ فَصَبَّ الدَّراهِمَ فی حِجرِ المَرأةِ ثُمَّ تَلَبَّبَها وَ قالَ لَها: "قومی"، فَنادَتِ المَرأةُ: "النّارَ النّارَ یا ابنَ عَمِّ رَسولِ اللهِ تُریدُ أن تُزَوِّجَنی وَلَدی هَذا وَ اللهِ وَلَدی زَوَّجَنی إخوَتی هَجیناً فَوَلَدتُ مِنهُ هَذا فَلَمّا تَرَعرَعَ وَ شَبَّ أمَرونی أن أنتَفیَ مِنهُ وَ أطرُدَهُ وَ هَذا وَ اللهِ ابنی وَ فُؤادی یَتَحَرَّقُ أسَفاً عَلَی وَلَدی" قالَ: "ثُمَّ أخَذَت بیَدِ الغُلامِ وَ انطَلَقَت" وَ نادَی عُمَرُ: "وا عُمَراه لَولا عَلیٌّ لَهَلَکَ عُمَر".»

امام شناسی، ج ۱۱، ص ۱۸۳:

«کلینی و شیخ از کلینی با سند متّصل خود، از عاصِم بن حَمزه سَلُولیّ روایت کرده‌اند که گفت: از جوانی در مدینه شنیدم که می‌گفت: "یا أحکَمَ الحاکِمینَ! ای بهترین و استوارترین حکمکنندگان! تو در میان من و مادرم حاکم باش!" عمر بن

خطّاب گفت: ”ای جوان! چرا مادرت را نفرین می‌کنی؟!“ جوان گفت: ”ای امیرمؤمنان! این مادر من، مرا نُه ماه در شکم خود حمل نموده، و دو سال مرا شیر داده است، و اینك که نشو و نما کرده‌ام، و خوبی را از بدی تمیز می‌دهم؛ و دست راستم را از چپم می‌شناسم؛ مرا از خود رانده است؛ و مادری خود را از من انکار نموده است؛ و می‌پندارد که اصلاً مرا نمی‌شناسد!“

عمر گفت: ”مادرت کجا است؟!“ گفت: ”در سقیفهٔ بنی فلان!“ عمر گفت: ”مادر این نوجوان را به نزد من بیاورید!“ مادر او را با چهار برادر مادر، و با چهل قَسامَه (شاهد) آوردند که همگی گواهی می‌دادند که: این زن، این پسربچه را نمی‌شناسد، و این نوجوان، جوانی است مدّعی و ظالم و متعدّی و متجاوز، و خواسته است که آبروی این زن را در بین عشیره و طائفه‌اش ببرد؛ و این زن، از قریش است و اصولاً تابه‌حال ازدواج نکرده است؛ و به مهر خدای خود باقی است، (یعنی دختری است باکره). عمر گفت: ”ای جوان در پاسخ اینها چه می‌گویی؟!“ پسر گفت: ”ای امیرمؤمنان! این زن به خدا قسم مادرم است؛ نُه ماه مرا در شکمش برداشته، و دو سال شیر داده؛ و اینك که نشو و ارتقا یافتم؛ و بین خوبی و بدی را تشخیص می‌دهم؛ و دست راستم را از دست چپم می‌شناسم؛ مرا طرد نموده، و مادری خود را از من منکر شده است؛ و می‌پندارد که: مرا نمی‌شناسد!“

عمر گفت: ”ای زن! این جوان چه می‌گوید؟“ زن گفت: ”ای امیرمؤمنان! سوگند به آن خدایی که در حجاب نور خود را پنهان کرده است؛ تا چشمی او را نبیند؛ و سوگند به حقّ محمّد و اولادی را که محمّد آورده است؛ من این پسر را نمی‌شناسم؛ و نمی‌دانم از کدام طائفه است؛ و او جوانی است که پدرش را نمی‌داند کیست؟ اینك برپا خاسته، تا مرا در میان اقوامم مفتضح و رسوا کند! و من زنی می‌باشم از قریش که تابه‌حال ازدواج نکرده‌ام؛ و من هم بر مُهر و نشان پروردگارم باقی هستم!“ عمر به زن گفت: ”آیا بر این دعوای خود شاهدی هم داری؟!“ گفت: ”آری! این جماعت!“ در این حال چهل قَسامَه (شاهد) پیش آمدند؛ و نزد عمر شهادت دادند که: این زن از قریش است، و ازدواج نکرده است؛ و باکره بوده و دارای نشان خدائی است!

عمر گفت: ”این جوان را بگیرید؛ و به زندان ببرید! تا ما از احوال این گواهان تحقیق به عمل آوریم؛ اگر آنها عادل شناخته شدند، من به این جوان حدّ خواهم زد“- حدّ کسی که به زنی بهتان زنا می‌زند، و وی را متّهم به فسق و فجور کرده است - جوان را گرفتند و به سوی زندان می‌بردند، که در بین راه امیرالمؤمنین علیه‌السّلام با آنها برخورد کرد. و جوان فریاد برآورد: ”یا ابنَ عَمِّ رَسولِ الله صلّی الله علیه و آله و سلّم! من جوانی هستم مظلوم؛ و کلماتی را که عمر به او گفته بود؛ بازگو کرد، و پس از آن گفت: و این عمر مرا امر به زندان کرده است!“ علیّ علیه‌السّلام گفت: ”**او را به سوی عمر برگردانید!**“ عمر گفت: ”من امر کردم او را به زندان ببرید؛ و اینك شما او را به نزد من آورده‌اید؟!“ گفتند: ”ای امیر مؤمنان! علیّ بن ابی‌طالب علیه‌السّلام ما را امر کرده است تا وی را به سوی تو بازگردانیم؛ و ما از تو شنیده‌ایم که می‌گفتی: فرمان علیّ علیه‌السّلام را مخالفت نکنید!“ درهمین گفت و شنود بودند که علیّ علیه‌السّلام رسید و گفت: ”**مادر این نوجوان را حاضر کنید!**“

علیّ علیه‌السّلام گفت: ”**ای جوان! چه می‌گویی؟**“ جوان گفتارش را تکرار نمود.علیّ علیه‌السّلام به عمر گفت: ”**آیا به من اذن می‌دهی تا در میان آنها قضاوت کنم؟!**“ عمر گفت: ”سُبْحَانَ اللهِ چگونه اذن ندهم درحالی‌که از رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم شنیده‌ام که می‌گفت: أعلَمُکُم عَلِیُّ بنُ أبیطالب؛ عالم‌ترین شما علیّ بن ابی‌طالب است.“

حضرت به زن رو کرد و گفت: ”**ای زن! آیا شهودی داری؟!**“ گفت: ”بلی؛“ و چهل شاهد او جلو آمدند؛ و همان گواهی اوّل خود را در اینجا نیز تکرار نمودند. در این حال علیّ علیه‌السّلام گفت: ”**من در امروز در میان شما دو نفر حکمی می‌کنم که موجب خشنودی پروردگار باشد بر فراز عرش خود؛ و این طریق از حکم را حبیب من رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم به من تعلیم نموده است.**“ سپس به زن گفت: ”**آیا در امور خودت صاحب اختیاری داری؟!**“ زن گفت: ”آری! اینان برادران من می‌باشند.“ حضرت به برادرانش گفت: ”**آیا امر من در خواهر شما، و در خود شما، جاری و نافذ است؟!**“ همه گفتند: ”آری! ای پسرعموی رسول خدا! هر امری که تو درباره ما و درباره خواهر ما بنمایی نافذ است!“

در این حال علیّ علیه‌السّلام گفت: ”**من خدا را گواه می‌گیرم؛ و تمام مسلمانانی را که در این مجلس حضور دارند گواه می‌گیرم که: من این زن را به ازدواج و نکاح این جوان به مهریّه چهارصد درهم درآوردم؛ و مهریّه او را نقداً از مال خودم پرداختم. ای قنبر، درهم‌ها را بیاور!**“ قنبر (غلام حضرت) چهارصد درهم آورد. و حضرت آنها را در دست جوان ریخت و گفت: ”**اینها را در دامن زنت که برای تو ازدواج کرده‌ام بریز! برخیز و برو! و به سوی ما نیا مگر آنکه آثار و علائم زفاف و عروسی در تو ظاهر باشد.**“ یعنی با غسل به نزد ما بیا!

جوان از جا برخاست، و درهم‌ها را در دامان زن ریخت؛ و لباس روئین زن را به سینه زن جمع کرده؛ و او را کشید؛ و به او گفت: ”برخیز!“ زن فریاد زد: ”النّارَ النّارَ یابنَ عَمِّ مُحَمَّدٍ. ای پسرعموی محمّد آتش آتش است! تو می‌خواهی پسر من با من نکاح کند؟! این پسر سوگند به خدا پسر من است؛ برادران من مرا به ازدواج شخص پست و بی‌نام و نشانی درآوردند؛ و من از او این پسر را زائیده‌ام؛ و چون نشو و نما نمود، و به رشد و بلوغ رسید؛ مرا امر کرده‌اند که او را از خود نفی کنم و مطرود نمایم! این پسر قسم به خدا پسر من است و دل من از تأسّف بر این بچه بریان شده و

حالا اگر کسی دیگر بود خب می‌گفت: حق با این است دیگر، نگاه کن ببین چه وضعی دارد؟! ببین چطور دارد گریه می‌کند؟! داد و بیداد می‌کند! بیچاره به چه روزی افتاده!

این برای این است که این عقل هنوز به عقل فعال نرسیده، تحت تأثیر قرار می‌گیرد، در اینجا مطلب خیلی زیاد است و اگر ما بخواهیم وارد این مسئله بشویم از آن مبنا و مجرای خودمان دور می‌افتیم که انسان چه‌کار کند که کارهای خود را به موازین عقلی نزدیک‌تر کند؟

برای خود من خیلی از نظایر این مسائل اتفاق افتاده، در جریاناتی که قرار می‌گرفتم و قرار می‌گیرم، در بسیاری از اینها صحنه و مسئله به‌نحوی بوده است که اگر استمداد از پروردگار و از اولیاء و... نبود، خب ماهم حکمی مثل حکم دیگران می‌کردیم، ماهم قضاوتی مثل قضاوت سایر افراد انجام می‌دادیم، به این نحو.

لذا قاضی شرایطی دارد که خب این شرایطش در کتب ذکر شده است. یکی از شرایط قاضی این است که زود باور نکند، زودباور نباشد، صبر کند، مطالب را تأمل کند و بعد آن‌وقت با موازین، اینها را در نظر بگیرد و حکم کند.

روی این جهت مسئله‌ای را که در اینجا مطرح می‌کنیم این است که فطرت و وجدان انسان ما را به چه چیزی می‌خواند؟ این مسئلهٔ خیلی مهمی است. به نظر می‌رسد اگر راجع به این قضیه چند جلسه صحبت کنیم خیلی مناسب‌تر باشد تااینکه در یک مجلس مطلب را تمام کنیم. و إن‌شاءالله بعد از اتمام این مطلب وارد مطالب دیگر می‌شویم.

جهت‌گیری به‌سمت دین حنیف، خواست فطرت انسان

فطرت ما را به چه چیزی می‌خواند؟ وجدان ما ما را به چه چیزی می‌خواند؟ در آیهٔ شریفه می‌فرماید: ﴿فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ ٱللَّهِ ٱلَّتِي فَطَرَ ٱلنَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ ٱللَّهِ ذَٰلِكَ ٱلدِّينُ ٱلْقَيِّمُ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ ٱلنَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾[1]؛ وجهه و روی خود را به‌سمت دین حنیف به‌پای‌دار، در کارهای خود، در تصمیم‌گیری‌های خود، در جهت‌گیری‌های خود، خودت را به‌سمت دین حنیف به‌پای‌دار، این دین حنیف چیست؟ دین پاک و برگزیده. حنیف یعنی پاک. دینی که از آلودگی‌های عالم کثرت پاک است، دینی که از دخل و تصرف‌های آدم‌های ناپاک، مبرّا و منزّه است، دینی که از روی دلخواه و خودسری‌ها مطرح نشده، این را می‌گویند: دین حنیف. آنچه هست، آنچه واقعیت دارد نه آنچه می‌نمایانند. آنچه واقع هست با آنچه نمایانده می‌شود، دوتا است، فرق می‌کند.

شرعی نبودن مطالب مندرجه در عقدنامه‌های ازدواج

چند روز پیش ما در اینجا مجلس عقدی داشتیم، دو مورد برای عقد به اینجا آمده بودند. اتفاقاً هر دو مورد هم عقدشان براساس مهر السنه بود، البته یکی به اضافهٔ یک تعهد به سفر حج تمتع و یکی هم تعهد برای سفر به عتبات عالیات. در آنجا صحبتی پیش آمد، یکی از این دو یا هر دوتای اینها این

جوش می‌زند.“ راوی روایت: عاصِم بن حَمْزَه می‌گوید: در این حال زن دست پسرش را گرفت؛ و روانه شد؛ و عمر با صدای بلند فریاد برآورد: ”واعُمَراه؛ لَولا عَلِیٌّ لَهَلَكَ عُمَرُ“؛ ای وای بر عمر، اگر علیّ نبود، تحقیقاً عمر به هلاکت درافتاده بود.»

[1] . سوره روم (۳۰) آیه ۳۰. *امام‌شناسی*، ج ۲، ص ۷۰:

«توجه دل خود و چهرهٔ باطن خود را به سوی این دین حنیف که براساس حق استوار است و از انحرافات منزّه و مبرّی است بگردان. این دین بر پایهٔ همان فطرت و سرشتی است که خداوند انسان را بر آن فطرت سرشته است و در خلقت و آفرینش خدا، تغییر و تبدیلی نیست، این است آن دین استوار ولکن اکثریّت مردم از ادراك این حقیقت فرو مانده‌اند.»

شرایطی را که در دفتر (عقدنامه‌های رسمی) نوشته‌اند، امضا کرده بودند. من از اینها سؤال کردم که آیا شما این شرایطی را که امضا کردید، خودتان هم خواندید و امضا کردید یا بدون خواندن فقط امضا کردید؟ گفتند: «نه! ما نخواندیم، آن آقای محضردار به ما گفت: "امضا کنید" و ماهم امضا کردیم!» گفتم: شاید حکم قتل شما در اینجا نوشته شده بود، حکم اعدام شما نوشته شده بود! مگر انسان هر چیزی را که به او می‌گویند که امضا کند، باید امضا کند؟! گفتند: «این‌طور بوده دیگر، ماهم امضا کردیم!» بعد گفتم: می‌دانید در اینجا چه نوشته است؟ در اینجا نوشته شده که چنانچه طبق نظر دادگاه، مسائل و اختلاف بین طرفین به‌نحوی باشد که نظر دادگاه بر حقانیت زوجه باشد، زوج باید نصفی از دارایی خود را که در زمان زندگی با زوجهٔ خود به‌دست آورده، بلاعوض به زن ببخشد! من گفتم: کجای این شرط اسلامی است؟! کجای آن اسلامی‌است؟! در این شرایطی که در اینجا (عقدنامه) ذکر شده، حق طلاق از مرد گرفته می‌شود و به زن داده می‌شود در حالی‌که در شرع، حق طلاق با مرد است نه با زن.[1]

پیغمبر اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم، امیرالمؤمنین علیه‌السلام، ائمه علیهم‌السلام، تمام اینها در روایات، حق طلاق را به مرد دادند. و مدت زندگانی آنها هم کم نبوده که بگوییم: در عرض یک هفته این قوانین و روایات را برای مردم بیان کردند! نه‌خیر! حدود ۲۷۰ سال، یعنی قریب سه قرن زمان خلافت و امامت ائمه علیهم‌السلام بوده، آیا این زمانِ کمی است؟! حدود سه قرن یا حداقل بیش از دو قرن ونیم، بنابراین که ۲۵۵ بگیریم یا ۲۷۵، ۲۷۵ بوده به اضافهٔ آن غیبت صغری، ۲۷۵سال ائمه نیامدند بگویند که نصف دارائیت را باید به زنت بدهی! ۲۷۵ سال ائمه نیامدند حق طلاق را از مرد بگیرند و به زن بدهند، چطور شد که بعد از اینها یک‌دفعه این حکم پیدا شد؟! آیا مردم عوض شدند؟! یعنی مردم این زمان ظالم و متعدی هستند ولی مردم در زمان گذشته ظالم و متعدی نبودند؟ آیا آنها آدم‌های بسیار صالح و پارسا و متهجدی بودند؟ نه! نفس همیشه نفس است، شیطان همیشه بوده. گاهی از اوقات این ظالم و گاهی از اوقات هم او ظالم است. ما نمی‌توانیم برای اصلاح یک چیز، امر دیگری را خراب کنیم!

این مسئله‌ای که می‌خواهم خدمت شما عرض کنم، مسئلهٔ خیلی مهمی است. می‌خواهم این مطلب را خدمت شما عرض کنم که لحاظ مبانی شرعی با قواعد عقلی یکی است، دوتا نیست. وقتی که خدا می‌فرماید: «حق طلاق به‌دست مرد است»، یک چیزی می‌دانسته که گفته. وقتی که شارع می‌گوید که حق طلاق به‌دست مرد است، چیزی می‌داند، مسائلی را می‌داند. البته قضیه هم این‌طور نیست که حالا فرض کنید که مرد بخواهد به همین راحتی زن را طلاق بدهد و بخواهد نسبت به او تعدی داشته باشد، نه‌خیر! محکمه در اینجا او را ملزم می‌کند، مسئله را بررسی می‌کند. ولی صحبت در این است که چه شخصی متعهد و مسئول برای بررسی این مسائل است؟ چه شخصی است؟! چه شخصی بر آن کرسی و صندلی نشسته و دارد حکم را می‌بُرد و به طرفین ابلاغ می‌کند؟ آیا امیرالمؤمنین علیه‌السلام پای میز نشسته؟ آیا امام صادق علیه‌السلام پای میز نشسته؟ آیا شاگرد امام صادق، ابی‌بصیر و محمد بن ابی‌عمیر و محمد بن مسلم و یونس بن عبدالرحمن پای میز نشسته‌اند یا اینکه نه... ؟! و بماند و بماند!! آن کسی که پشت میز نشسته، او کیست؟ خب مشخص است. ممکن است... !

---

[1] . ***علل الشرائع***، ج ۲، ص ۴۷۱:

«... قالَ: فَأخبِرنی عَن آدَمَ خُلِقَ مِن حَوّاءَ أم خُلِقَت حَوّاءُ مِن آدَمَ؟ قالَ: "بَل حَوّاءُ خُلِقَت مِن آدَمَ وَ لَو کانَ آدَمُ خُلِقَ مِن حَوّاءَ لَکانَ الطَّلاقُ بِیَدِ النِّساءِ وَ لَم یَکُن بِیَدِ الرِّجالِ."»

ترجمه: «راوی پرسید: به من خبر بده، آیا آدم از حواء آفریده شد یا حواء از آدم؟ فرمود: "**بلکه حواء از آدم؛ و اگر آدم از حواء آفریده شده بود طلاق به دست زنان می‌بود و نه به دست مردان.**"» (محقق)

لزوم بیان و عمل برطبق شرع نه برطبق سلایق افراد و جامعه

من این مطلب را در همان‌جا [در آن مجلس عقد] عرض کردم، گفتم که چندی پیش جوانی از طهران به اتفاق شخص دیگری پیش من آمده بود و راجع به مسائل و اختلافاتش با زنش و حدود اطاعت زن از مرد، از من سؤال می‌کرد، مطالبی را بیان می‌کرد که واقعاً من را به تعجب و به وحشت درآورد که آیا جداً همین‌طور است؟! مطالبی را که او مطرح می‌کرد، برای یک مرد امکان نداشت که بتواند با این شرایط زندگی کند! و من صریحاً به ایشان گفتم، امکان نداشت! ولی قطعاً می‌توانم این را بگویم که اگر این دعوا در محکمه مطرح می‌شد قاضی حق را به زن می‌داد! التفات می‌کنید؟! قطعاً حق را به زن می‌داد! حالا با توجه به این قضیه چه‌کار باید کرد؟ لذا اینجا است که شریعت باید آن‌طور که باید و شاید، مورد ملاحظه قرار بگیرد و اگر بگیرد دیگر کار به اینجا نمی‌رسد! اگر آن‌طور که در دستورات به او گفته می‌شود عمل کند دیگر کار به اینجا نمی‌رسد!

در همین جلسات گذشتهٔ عنوان بصری که ما راجع به آداب و حقوق زوجیت بحث داشتیم و بحث می‌کردیم، خب طبعاً مطالبی مطرح می‌شد که کمتر این مطالب در جامعه مطرح می‌شود، البته در جلسات آینده هم بحث راجع به نحوهٔ برخورد و اطاعت زن از شوهر و کیفیت ارتباط بین زن و شوهر است و این جلساتِ قبل، به‌عنوان مقدمهٔ برای جلساتِ بعد بوده است، همین جلسهٔ پس‌فردا، دو روز دیگر به بعد. طبعاً این بحث ما، قضیه و مسئله‌ای بود که به این کیفیت مطرح نشده و یا نمی‌خواستند که مطرح بشود و ماهم که نمی‌توانیم مطلبی را به خلاف آنچه را که دیده‌ایم و شنیده‌ایم و تجربه کرده‌ایم و از مرام بزرگان دریافتیم، بگوییم، اگر بگوییم که خیانت کرده‌ایم. ولی صحبت در این بود که بعضی‌ها می‌آمدند و می‌گفتند: «این مطالبی را که شما دارید می‌گویید، این مطالب با مسائل و با جریاناتی که بر جامعه می‌گذرد وفق نمی‌دهد!» گفتم: وفق نمی‌دهد که ندهد. ما که ملزم نیستیم بر اینکه خود را با هر سخنی در جامعه تطبیق بدهیم و تقلیدوار هر مطلبی را که گفته می‌شود، این را به گوش دوستان و رفقایمان برسانیم! نه‌خیر! این‌طور نیست. مسائلی که گفته می‌شود اظهار نظرهای افراد و اشخاص مختلف است و هر شخصی این‌مقدار حق دارد که نظر خود را مطرح کند، همان‌طور که مطالب دیگر هم مطرح می‌شود و کسی هم ایراد و اشکالی نمی‌گیرد. خب ماهم باید مطلبی را که شنیدم مطرح کنیم، اگر شخصی جوابی دارد، پاسخی دارد، آن پاسخ را بدهد، حرفی نیست، جواب بدهد و بگوید: این مطلب شما اشتباه است، با این دلیل مخالف است، با این کیفیت جور درنمی‌آید. آن یک مطلب دیگری است.

وقتی که امام علیه‌السلام این مطلب را می‌گوید و باز هم می‌گوید و تکرار می‌کند، وقتی که حضرت فاطمه زهرا سلام‌الله‌علیها می‌فرمایند: «**خوشبخت‌ترین زن در عالم، آن زنی است که نه مردی را دیده باشد و نه مردی او را ببیند**»[1]، ما نمی‌توانیم از این مطلب دست برداریم. یا بگویید این روایت دروغ است، یا اگر این کلام، کلام حضرت زهرا است، دیگر در صدد تأویل و توجیه و بازی‌کردن با کلمات ائمه علیهم‌السلام برنیایید که این مربوط به آن زمان است و الآن نمی‌شود و الآن این‌طور است و زمانه عوض شده و زن باید در صحنه باشد و داد بکند و جیغ بزند و هر کاری می‌خواهد انجام بدهد و آزادانه با هر مردی رفت و آمد و برخورد و صحبت داشته باشد و آوازش را همهٔ مردم بشنوند و... !

مطرح نبودن زن و مرد در بیان احکام اسلام

نه! نه! این‌طور نیست، همهٔ اینها دروغ است، اینها در شریعت نیست. اسلام در همه جا برای به تکامل رسیدن مرد و زن، آنچه را صلاح است و باید بیان کند، بیان کرده است. اینها را ما از خودمان

---

[1]. ***کشف الغمة***، ج ۱، ص ۴۶۶:

«... خَیرٌ لِلنِّساءِ أن لا یَرَینَ الرِّجالَ وَ لا یَراهُنَ الرِّجالُ...»

درمی‌آوریم! یکی این قسمت را که به نفع خودش است می‌گیرد، یکی آن قسمت را که به نفع خودش است می‌گیرد، بعضی از مردها آنچه به نفع خودشان است، آن روایت‌هایی را که مربوط به اطاعت زن از مرد است، مرتب آنها را نقل می‌کنند، از آن‌طرف زن‌ها آن روایت‌هایی را که مربوط به رعایت و لطف و مسائل دیگر است، بیان می‌کنند، هر دوی اینها غلط است. در حکم اسلام نه مرد قرار دارد و نه زن، هیچ‌کدام، هر دو غلط است، هر دو باطل است. چرا؟ چون خدا با هیچ کس قوم و خویشی ندارد، خدا که نیامده جانب مرد را بگیرد یا نیامده جانب زن را بگیرد، خدا فرموده: حکم این است، هر که می‌خواهد بسم‌الله. آن دیگر وظیفهٔ خدا و پیغمبر نیست که دست افراد را بگیرند و به زور در جریانی قرار بدهند. خدا فرموده: من این‌طور خلق کردم، تمام شد. حالا ما اگر ایراد داریم، برویم به خدا ایراد بگیریم و بگوییم: خدایا چرا مرد را این‌طور آفریدی؟ چرا زن را این‌طور آفریدی؟ دیگر به قوانینی که برای این مسئله وضع شده که ما نباید ایراد بگیریم. مثل طفلی که تازه از مادر متولد شده، اگر به جای شیر یا قنداب بخواهند به این بچه یک سیخ کباب بدهند، همان آنْ می‌میرد دیگر، دهانش را باز کنند به زور کباب را در دهان او فرو کنند و بگویند این کباب خیلی قوت دارد! نرفته در معده مُرده! بچهٔ دو روزه که نمی‌تواند کباب بخورد! بچه دو روزه که نمی‌تواند چغندر و شلغم بخورد! این برای بچه‌ای است که به سن هفت یا هشت سال رسیده، معدهٔ او آماده شده و می‌تواند چیزهای سنگین را هضم کند، اما بچهٔ دو روزه باید شیر بخورد، آن‌هم نه هر شیری، شیری که خدا در مادر قرار داده، باید آن شیر را بخورد. حالا ما بیاییم ایراد بگیریم که نه خدایا! اصلاً چرا بچه باید این‌طور به دنیا بیاید؟ بچه باید از اول طوری به دنیا بیاید که بتواند یک چغندر یک کیلو ونیمی را هم در شکمش هضم کند! هان؟! این که نشد کار! خدا بچه را این‌طور خلق کرده و باید طبق خلق این بچه هم با او عمل کرد تااینکه کم‌کم کم‌کم این بچه بزرگ بشود تا بتواند به آن حدی برسد که اگر یک چغندر یک کیلویی هم بخورد طوریش نشود.

ما نمی‌توانیم ایراد بگیریم که چرا این شریعت و چرا این احکام برای مرد یا برای زن است؟ خدا این‌طور خلق کرده، آیا حالا که خلق کرده ما باید بیایم بر خلاف تربیت و برخلاف نظام عمل کنیم؟ این عین جهالت است، این دانایی نیست، این عقلایی نیست. حالا اگر ما بیاییم قوانینی را وضع کنیم که این قوانین با آنچه شریعت گفته مخالف باشد، این عقلایی نیست. وقتی که شرع می‌گوید امور زن باید به دست مرد باشد و نمی‌تواند از آنچه مرد می‌گوید تخطی کند، این یک حکم شرع است که مطابق با فطرت است، ممکن است برای انسان مشکل بیاید، نه! چرا؟ مگر زور است؟ ظلم است! چه کسی گفته؟ چه کسی گفته زن باید تحت ولایت شوهر باشد؟ ظالمانه است! این مربوط به ۱۴۰۰ سال پیش است! الآن عوض شده، دنیا عوض شده، این دنیایی که دارید می‌بینید! اینها عوض شده!

از نظر اسلام وظیفهٔ مرد کار بیرون از منزل و وظیفهٔ زن امور داخل منزل

افرادی که در گوشه و کنار دنیا با ما ارتباط دارند، از همین خانم‌ها و از همین افراد تحصیل کرده و از همین افراد امروزی، امروزیِ صد درصد، اینها به ما اعتراف می‌کنند که ما تازه داریم به این می‌رسیم که زن باید در منزل به تربیت بچه بپردازد! التفات می‌کنید؟! آن‌وقت ما تازه آمدیم و راهی را که آنها رفتند و به بن‌بست رسیدند، تازه می‌خواهیم تجربه کنیم! آنها می‌گویند: ما تازه به این نتیجه رسیدیم که طبیعت ـ خیلی از اینها اصلاً خدا را هم قبول ندارند ولی این‌قدر فهم دارند ـ برای ما تربیت بچه و منزل را قرار داده، زن نباید برود بیرون کار کند. الآن در آمریکا همان‌طوری‌که مرد می‌رود کار می‌کند، زن هم باید برود کار کند، خرج منزل را هر دو باید بیاورند، نصفی این نصفی او، البته در آنجا این قانون هست که آنچه در زمان باهم بودن به‌دست می‌آورند باید تقسیم کنند، ولی از آن‌طرف زن هم می‌رود کار می‌کند و زندگی مشترک است، هم زن می‌رود کار می‌کند و هم مرد می‌رود کار می‌کند و بعد می‌آورند و تقسیم می‌کنند و پولشان را هم در بانک می‌گذارند. هر مقداری که این برمی‌دارد

او هم حق دارد که بردارد، این‌طور نیست که وظیفه فقط برعهدهٔ مرد باشد. ولی اینها الآن می‌گویند که کار کردن در بیرون را طبیعت ـ نمی‌گویند خدا، می‌گویند طبیعت، البته بعضی هم می‌گویند خدا ـ به‌عهدهٔ زن نگذاشته است.

خب بابا پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم ۱۴۰۰ سال پیش فرمودند: زن برود در منزل و نسبت به تکلیف خود عمل کند و مرد هم باید برود در بیرون منزل و به تکلیف خود عمل کند، در روز عروسی فاطمهٔ زهرا و امیرالمؤمنین علیهماالسلام هم پیغمبر همین را فرمودند: «یا علی کار بیرون برای تو و کار منزل برای زهرا.»[۱] امیرالمؤمنین علیه‌السلام هم همین مطلب را فرمودند.[۲]

اما ما نه! بالا می‌کنیم، پایین می‌کنیم، این‌طرف می‌زنیم، آن‌طرف می‌زنیم، هر دو استعدادهای طرفین را می‌شکنیم، ازبین می‌بریم، قابلیت‌ها را ازبین می‌بریم که چه؟ به زن بها بدهیم! آیا این بها دادن است که زن برود بیرون منزل کار کند و با هزار مفاسد روبرو بشود؟! آن‌هم با این اجتماع فعلی که خودتان دارید می‌بینید! آیا با این‌همه مفاسد و رذایل اخلاقی در جامعه روبرو شود که بخواهیم به او بها بدهیم؟ آیا این بها دادن است یا نه، آن استعداد زن را ازبین بردن است و آن درّ ثمین و گوهر نایاب را از او گرفتن و به جای آن، خزف و خرمهره دادن است؟ انسان آنچه خدا در وجود او قرار داده، آن کیفیتی که در وجود او قرار داده، آن را با یک چیز قرمز یا فرض کنید که آبی رنگی که نظیر فیروزه است، عوض کند!

اختصاص نداشتن تحصیل علم برای مردان

مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ بارها می‌فرمودند: «این حدیث شریف "أُطلُبوا العِلمَ وَلَو بالصِّین"[۳] این اختصاص به مرد ندارد، هم مرد باید علم فرا بگیرد و هم زن، خطاب عام است.» چه

---

۱. ***قرب الإسناد***، ص ۵۲:

«أبی‌البَختَرِیّ، عَن أبی‌عَبدِاللهِ، عَن أبیهِ قالَ: "تَقاضَی عَلیٌّ وَ فاطِمَةُ إلَی رَسولِ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَ آلِهِ فی الخِدمَةِ، فَقَضَی عَلَی فاطِمَةَ بِخِدمَةِ ما دونَ البابِ، وَ قَضَی عَلَی عَلیٍّ ما خَلفَهُ. قالَ: فَقالَت فاطِمَةُ: "فَلا یَعلَمُ ما داخَلَنی مِنَ السُّرورِ إلّا اللهُ بِإکفائی رَسولُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَ آلِهِ تَحَمُّلَ رِقابِ الرِّجالِ."»

ترجمه: «ابوالبختری از امام صادق علیه السلام و آن حضرت از پدرش امام باقر علیه السلام نقل کرد که فرمود: "**علی و فاطمه از پیامبر صلی الله علیه و آله خواستند تا در تقسیم امور خانواده بین آن دو قضاوت کند، پیامبر نیز کارهای مربوط به درون خانه را برای فاطمه و کارهای بیرون خانه را برای علی تعیین کرد.**" در اینجا امام باقر علیه السلام فرمود: "**پس فاطمه فرمود: جز خدا کسی نمی داند که من چقدر از این تقسیم خوشحال شدم زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا از برعهده گرفتن مسئولیت های مردان ، معاف ساخت.**"» (محقق)

۲. ***نهج البلاغة*** (صبحي صالح)، ص ۴۰۵:

«... وَ إیّاكَ وَ مُشاوَرَةَ النِّساءِ فَإنَّ رَأیَهُنَّ إلَی أفنٍ وَ عَزمَهُنَّ إلَی وَهنٍ وَ اکفُف عَلَیهِنَّ مِن أبصارِهِنَّ بِحِجابِكَ إیّاهُنَّ فَإنَّ شِدَّةَ الحِجابِ أبقَی عَلَیهِنَّ وَ لَیسَ خُروجُهُنَّ بِأشَدَّ مِن إدخالِكَ مَن لا یوثَقُ بِهِ عَلَیهِنَّ وَ إنِ استَطَعتَ أَلّا یَعرِفنَ غَیرَكَ فافعَل وَ لا تُمَلِّكِ المَرأةَ مِن أمرِها ما جاوَزَ نَفسَها فَإنَّ المَرأةَ رَیحانَةٌ وَ لَیسَت بِقَهرَمانَةٍ... .»

حیات جاوید، ص ۱۸۰:

«بر تو باد که از مشورت با زنان خودداری ورزی! زیرا فکر و رأی آنان راسخ و استوار نمی‌باشد، و عزم و اراده آنان زود متحوّل و متغیر خواهد شد. و با پوشش و حجاب از نامحرمان، چشمان آنان را از گزند آفات دور نگه‌دار؛ زیرا هرچه در این مسئله (پوشش و ممانعت از برخورد با مردان) اهتمام ورزی، آنها را بیشتر در سلامت و عافیت قرار داده‌ای، و بدان که خطر خارج شدن از منزل برای آنان، بیشتر از داخل نمودن مردی که اعتمادی به او نداری در منزل نیست. و اگر می‌توانی کاری کنی که غیر از تو مرد دیگری را نشناسند، حتماً انجام بده. و زن را در خارج از امور شخصی‌اش، اختیار مده؛ زیرا زن مانند ریحان است، نه چون قهرمانِ نبرد، و برای امور مشکله و ناهنجاری‌های اجتماعی شکل نگرفته است.»

۳. ***رساله سیر و سلوك منسوب به بحر العلوم***، ص ۱۴۲،

کسی آمده بگوید که تحصیل علم برای زن اشکال دارد؟! باید خیلی آدم احمقی باشد! چه کسی آمده بگوید که فهمیدن مسائل شرعی و به‌دست آوردن حکم شرعی برای زن اشکال دارد؟! نه‌خیر! زن هم باید عالم باشد، زن هم باید دانشمند باشد تا بتواند بهتر مصالح خود را بیابد و نیاز نداشته باشد که دست نیاز به این و آن دراز کند. بفهمد، شرع را بفهمد، روایات را بخواند، کلام امام صادق علیه‌السلام را بخواند و بفهمد و محتاج نباشد که این و آن بیایند برای او تفسیر کنند. خودش بفهمد. این یک مسئله است. اما مسئلهٔ وارد شدن در اجتماعات و اختلاط زن و مرد به این مسئله چه ارتباطی دارد؟! این چه ربطی دارد؟!

من این مطلب را در جلسات گذشته عرض کردم که در همان وقتی که ما در مشهد بودیم، در همان سه سال آخری که در زمان حیات مرحوم آقا بود، در آنجا در بیمارستان قائم مشهد بحثی مطرح بود بر اینکه اختلاط بین زنان و مردان را در محیط‌های پزشکی ازبین ببرند. از جمله افرادی که یادم هست در آن موقع [بر انجام این مسئله] پا می‌فشرد آقای دکتر فتاحی بود که جراحی تُراکس بود و بعد هم در مجلس نماینده شد و خانم ایشان هم دکتر است، ظاهراً اگر اشتباه نکرده باشم خانم دکتر علوی بودند و بسیار زن مؤمنه و متدینه و خلاصه از آن خانم‌هایی است که می‌توان از نقطه‌نظر تدین و مسئولیت و تخصص روی او حساب کرد، خب اینها با این مطالب (اختلاط زن و مرد در محیط‌های پزشکی) مخالف بودند و چه خوب هم می‌گفتند و درست هم می‌گفتند. افراد دیگری هم در همان‌جا و جاهای دیگر بودند که با این مسئله مخالف بودند و می‌گفتند: نه! آقا یعنی چه؟ چه اشکالی دارد؟ اینجا که جای این حرف‌ها نیست، جای این مسائل نیست! بعد بعضی‌ها آمدند گزارشی به ما دادند که مو را بر بدن ما راست کرد که چه می‌گذرد؟! چه می‌گذرد؟! التفات کردید؟!

وقتی که مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ در آن موقع از بیمارستان آمدند به من فرمودند: «شما این رفقا و دوستان، آقای دکتر خوارزمی ـ که الآن هم ایشان در مشهد هستند ـ دکتر اعتمادی، دکتر توحیدی، دکتر بیرجندی ـ همین دوستانی که ما هنوز هم با آنها ارتباط داریم ـ و مجموعی از افراد مختلف را جمع کن و این طرح جدا شدن بین زن و مرد را در بیمارستان قائم و طبعاً بیمارستان امام رضا و... انجام بده.» ما می‌خواستیم این کار را انجام بدهیم که دیگر آمدیم به قم و دیگر این طرح به‌طورکلی تعطیل شد. در نظر ما بود که این کار را انجام بدهیم. در همین فاصله‌ای که ما در آنجا بودیم، بعضی از دوستان ما مانند دکتر ذکاوت و امثال‌ذلک، اینها در بیمارستان امام رضای مشهد این کار را انجام دادند. عبارت ایشان این بود: «حتی پیش‌خدمت را در بخش زنان، زن قرار دادیم، یک مرد دیگر در این بخش نرفت، فقط در بخش جراحی، مرد هم بود که خب در آنجا مسئله فرق می‌کند.» طبعاً در آنجا حکم با سایر مسائل دیگر تفاوت دارد، وقتی که مریض از آن بخش جراحی به بخش

«... از *روضة الواعظین* از رسول الله روایت می‌کند که فرمود: "اطلُبوا العِلمَ وَلَو بِالصّینِ، فَإنَّ طَلَبَ العِلمِ فَریضَةٌ عَلی کُلِّ مُسلِمٍ."* باری با آنکه در این روایات لفظ "مسلمة" نیامده است و لیکن به طور مُسلّم مراد زن‌های مسلمان نیز هستند. چون لفظ "مسلم" برای جنس آمده است در مقابل کافر، نه آنکه مراد مرد مسلمان باشد در قبال زن مسلمان و البته در این قسم تعبیر که جنس مراد است نظر به تذکیر ندارد. چنان‌که در اشباه و نظایر آن که احکام شریعت را بر موضوع جنس آورده است همین معنی مراد است. مثل آنکه می‌فرماید: "اَلمُسلِمُ مَن سَلِمَ المُسلِمونَ مِن لِسانِهِ وَ یدِهِ"** یا آنکه می‌فرماید: "اَلمُهاجِرُ مَن هَجَرَ السَّیِّئاتِ"*** که نظر به تمام افراد جنس مسلمان و مهاجر است بدون مدخلیّت ذکوریّت و اناثیّت.»

*. ***روضة الواعظین***، ج ۱، ص ۱۱.

ترجمه: «در جستجوی علم به راه بیافتید اگرچه آن در سرزمین چین باشد، پس به تحقیق که جستجوی علم بر هر مسلمانی واجب است» (محقق)

. ***نهج البلاغة* (صبحی صالح)، ص ۲۴۲. ***نور ملکوت قرآن***، ج ۴، ص ۴۸۰:

«مسلمان کسی است که مسلمین از زبان و دست او ایمن باشند»

. ***تفسیر القمی، ج ۲، ص ۱۴۹.

ترجمه: «مهاجر حقیقی آن کسی است است که از زشتی‌ها و گناهان به خوبی‌ها هجرت کند» (محقق)

دیگری می‌آمد، دیگر در آنجا هر کدام در موقعیت خودشان قرار می‌گرفتند، مرد در جای خودش و زن هم در جای خودش قرار می‌گرفت. ایشان می‌گفت:

ما شش ماه به بهترین وجه بیمارستان امام رضا را اداره کردیم، به‌طوری‌که همهٔ افراد چه مخالفین و چه موافقین معترف بودند بر اینکه کیفیت ادارهٔ بیمارستان از زمان گذشته بهتر شده، بعد از شش ماه از طهران توسط یک شخص معلوم‌الحالی دستورالعمل آمد که این برخلاف است و این را برچینید و همان اختلاط را به‌وجود بیاورید!

چرا؟! آقای دکتر فلان که شما از طهران این دستور را دادی، شما در کجای این کار نقص پیدا کردی؟! کجای این کار؟! یک وقت می‌آیی ایراد می‌گیری که اینجا لنگ شد، اینجا خراب شد، این مُرد، آن چه شد، این فلان شد، کار خراب شد، هزینه بالا رفت و چه شد و...، این که همه می‌گویند بسیار خوب بوده و حتی از قبل هم بهتر شده! اینجا است که انسان متوجه می‌شود که نه! اینجا مسئله، مسئلهٔ عادی نیست! نمی‌خواهد به شرع عمل بشود! نمی‌خواهد! این آقا نمی‌خواهد به شرع عمل بشود! این آقا نمی‌خواهد آنچه رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم در اسلام فرموده، در مملکت ما پیاده بشود! نمی‌خواهد!

بسیاری از افرادی که ما الآن با آنها ارتباط داریم، آنها معترفند بر اینکه بسیاری از مسائلی که در آن حیطه می‌گذرد حتی از نقطه‌نظر پزشکی و بهداشت خلاف است تا چه رسد به اینکه حتی مسئله اسلامی باشد! تا چه برسد به اینکه مسئله از باب حکم شرع باشد!

نظامی را که خدای متعال براساس فطرت قرار داده است، این نظام باید لحاظ بشود. امکان ندارد عرفان با نظام اجتماعی اسلامی مخالف باشد، عرفان و سلوک چیزی را بگوید اما نظام اجتماعی مخالف این باشد، اجتماع نتواند با نظام عرفانی و شهود جلو برود، این نمی‌شود. این یک جای قضیه لنگ است: یا عرفان خراب است یا اجتماع آن اجتماعی نیست که مورد رضای خدا است. خب یک وقت می‌گوییم ما باید اجتماع را بگردانیم هر طوری که می‌شود! آن مطلبی است. یک وقت نه! می‌گوییم اجتماعی را که خدا می‌گوید، اجتماعی که الآن امام زمان علیه‌السلام می‌آید و می‌گوید این کار را انجام بدهید، این مسئله است. امکان ندارد بین حکم عقل و بین مسائل اجتماعی و بین مسائل شهودی اختلاف باشد. مطلب زیاد است و وقت هم گذشته، إن‌شاءالله در جلسهٔ آینده تتمهٔ مسائل براساس احکام فطری دنبال می‌شود.

لزوم مهیا کردن شرایط علمی برای زنان در بالاترین مرتبه با حفظ عدم اختلاط زنان با مردان

جواب: بنده راجع به مرحلهٔ تکاملی علمی زن عرض کردم که همان‌طوری‌که شارع مقدس به مسئلهٔ عدم اختلاط بین زن و مرد و دور بودن زن و مرد از همدیگر این‌قدر توجه کرده، قطعاً باید برای مراتب علمی آنها هم فکری کرده باشد و برنامه‌ای هم برای این مسئله قرار داده باشد، روی این جهت دو موضوع باید کاملاً از هم تفکیک بشوند؛ در نظام اجتماعی اسلام این دو موضوع باید در حد اعلا مورد توجه قرار بگیرد: مسئلهٔ اول تجهیز و مهیا کردن محیط سالم و پاک و خالص برای تربیت علمی زنان، این مسئله‌ای است که باید در آخرین مرتبه و آخرین مرحله انجام بشود. محیط‌های علمی باشد، حتی دانشگاه باشد، آموزشگاه‌ها باشد، منازلی باشد که زن‌ها به اینجاها بروند و در آنجاها در رشته‌های مختلف تحصیل کنند، رشته‌هایی که برای آنها مفید است، علوم اسلامی، علوم دینی یا فرض کنید که مانند رشته‌های امروزی در دانشگاه، مسائل پزشکی، مسائلی که مربوط به خود خانم‌ها است، باید از نقطه‌نظر رشد علمی، این مسائل در آنجا در آخرین مرتبه آماده باشد، در بعضی از کشورها هم همین‌طور است، این از یک نقطه‌نظر.

از آن‌طرف اختلاط بین زن و مرد هم باید در آخرین مرتبه محفوظ باشد، این دو ارتباطی به

همدیگر ندارند. زن می‌رود در دانشگاه و در محیط علمی خودش با اساتید زن برخورد می‌کند و همین‌طور در سایر مسائل علمی. اگر ما بخواهیم می‌توانیم. در بعضی از موارد که نمی‌شود، انسان می‌شود برای رسیدن به آن مرتبه، در یک مقطع، استاد مرد را بگیرد، آن‌هم بدون اینکه ارتباطی با زن داشته باشد. فرض کنید که در محیط دانشگاه وقتی که زن می‌رود، چرا حتماً باید صورت او طوری باشد که مرد او را ببیند؟ نه‌خیر! یک نحوه خودش را می‌پوشاند که فقط چشم او به تخته و به درس و... باشد تااینکه جلب توجه مرد را هم نکند و موجب فساد هم نشود، چون بالأخره در منزل که نمی‌توان همهٔ مسائل آموزشی را مهیا کرد، البته الآن خیلی از مسائل با نوار و امثال‌ذلک قابل تهیه است ولی در سابق که این مسائل به این کیفیت نبود.

ازبین رفتن استعدادات زن برای رشد و تکامل در اثر اختلاط با مرد

آمدن زن به بیرون از منزل اشکالی ندارد، آنچه من عرض کردم مسئلهٔ اختلاط و صحبت کردن زن با مرد است ـ که راجع به این صحبت کردن باید در جلسات بعد، مطالبی را عرض کنیم ـ آن اختلاط موجب می‌شود که زن آن استعداد و آمادگی برای رشد خودش را ازدست می‌دهد و به جای آن یک مقدار از مطالب پوشالی جایگزین می‌کند، یک مقدار از معلومات جایگزین می‌کند، یک مقدار از ادراکات از مسائل ظاهری جایگزین می‌کند در حالتی‌که آن حقیقت خود را به‌واسطهٔ این ارتباطات، به تنزل و به مراتب پایین سقوط داده است، این مسئله مورد نظر من است اما اینکه زن در منزل بنشیند و حوصلهٔ او سر برود و این حرف‌ها، نه! چرا؟ چه اشکالی دارد که مراکزی باشد، جاهایی باشد که زن بتواند با مراجعهٔ به آنجا بر طبق سعه و استعداد خودش، به آن مقداری که تشخیص می‌دهد، بر معلومات و... خودش بیفزاید. البته تشخیص آن را هم إن‌شاءالله در مباحث بعدی می‌گوییم که میزان و ملاک برای تشخیص چیست؟ از کجا یک زن یا یک مرد بداند که این قضیه برای او مضر است یا اینکه این برای او مضر نیست؟ لذا رفتن زن به بیرون از منزل و مراجعهٔ به این مراکز هیچ اشکالی ندارد.

لزوم عمل به تکلیف و تحمل فشارها و ناملایمات اجتماعی

جواب: ببینید! باید دید که کدام‌یک از این دو از نقطه‌نظر اهمیت در درجهٔ بالاتری از اهمیت قرار دارند، با توجه به آنچه ذکر شد، مسئله را تشبیه می‌کنیم به طفلی که با پدر یا مادرش دارد در خیابان حرکت می‌کند و سرما خورده و سینهٔ او هم درد می‌کند و حالا به بستنی‌فروشی می‌رسد و می‌گوید که من بستنی می‌خواهم، آیا شما در اینجا به حرف طفل گوش می‌کنید و برای او بستنی می‌خرید و سینهٔ او را بدتر می‌کنید یا اینکه او را منصرف می‌کنید تااینکه از ابتلا به بیماری بدتر و ناراحتی بیشتر در امان بماند؟ امروز متأسفانه وضعیت دانشگاه‌ها به این وضع است که خودتان دارید می‌بینید و همه هم دارند می‌گویند، حالا یک مقدار زیاد را هم پنهان می‌کنند، دوتای آنها در خانواده‌ها مطرح می‌شود.

در همان زمان سابق، در زمان شاه، یکی از دوستان مرحوم آقا یک روز آمد در محراب مسجد نشست، بعد از نماز ظهر و عصر بود و گفت: «دخترم علاقهٔ زیادی برای رفتن به دبیرستان دارد و می‌خواهد به دبیرستان برود. آیا اجازه بدهم که برود یا اجازه ندهم؟ عبارت مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ این بود که فرمودند:

اگر دخترت را در فاحشه‌خانه بگذاری بهتر است تااینکه در دبیرستان بگذاری!

این شخص به مطلب مرحوم آقا توجه نکرد و رفت و از مرحوم سید محمود طالقانی که در مسجد هدایت نماز می‌خواند، سؤال کرد و ایشان هم گفت:

نه! چه اشکال دارد؟ تحصیل علم است و دخترها هم باید یاد بگیرند، دخترها هم باید تحصیل

داشته باشند و حتماً بگذار که به دبیرستان برود، انسان باید آزادی بدهد، اختیار باید با دختر باشد، او خودش باید انتخاب کند، خودش باید تجربه کند!

از همین مطالبی که ماهم کم و بیش از این مطالب می‌شنویم: خودش باید تجربه کند! درست مثل اینکه بچه را بگذاری در پشت‌بام و بگویی خودش باید تجربه کند، بچه هم برود آن بالا و با مغز بیاید پایین! خودش باید تجربه کند! خب آن‌وقت دیگر بچه‌ای نمی‌ماند!

خلاصه علیٰ‌کلّ‌حال گفتند: «نه! باید این‌طور عمل بکنید.» و این شخص رفت و دخترش را در دبیرستان گذاشت و تحصیلاتش تمام شد و بعد از تمام شدن تحصیلات اصرار کرد بر اینکه در اداره‌ای در همان موقع اشتغال پیدا کند، البته با روسری و چادر بود. یک روز می‌آید پیش مرحوم آقا، ایشان می‌فرمودند: «دو دستی در سرش می‌زد و می‌گفت: ”ای کاش ما آن مطلب شما را گرفته بودیم و این روز را نمی‌دیدیم که یک‌هم‌چنین قضیه‌ای برای ما پیش بیاید! حالا بماند که چه قضیه‌ای برایش پیش آمد! التفات کردید؟!

مسئله این است، صورت قضیه این است، وضعیت به این کیفیت است، شما هم می‌بینید و ماهم دیده‌ایم! دیگر باید ببینیم صلاح و آنچه برای تکامل اینها مفید است چیست؟ در اینکه آن مسائلی که در حول و حوش ما می‌گذرد و قضایایی که در جامعه می‌گذرد، طبعاً خانوادهٔ ما را تحت تأثیر و فشار قرار می‌دهد، در این مسئله جای شکی نیست، هر شخصی در محیط خانوادگی خودش با این فشارها دست به گریبان است، حتی ما نمی‌توانیم بگوییم افرادی هم که در اینجا نشسته‌اند از این قاعده مستثنیٰ هستند، اگر ما نظری را داشته باشیم، قطعاً افرادی در نزدیکی ما هستند که از اسلام برداشت دیگری را دارند، از اسلام نظر دیگری را پذیرفتند و آنها ما را متهم می‌کنند، آنها هم ما را به بعضی از ناراحتی‌ها متهم می‌کنند، ولی مگر ما مکلف و موظف هستیم که به‌دنبال آنها باشیم؟ مگر ما باید آنچه را تشخیص می‌دهیم کنار بگذاریم و تشخیص آنها را بگیریم؟ در خانواده‌ای که شطرنج در آن خانواده دارد رواج پیدا می‌کند، ما مکلف نیستیم که از آنها تبعیت کنیم! در خانواده‌ای که از صبح تا شب صدای موسیقی و تلویزیون بلند است، ما مکلف نیستیم که به‌دنبال آنها باشیم! در خانواده‌ای که هر روز آزادانه دختر و پسر در هر جا و در هر پارک حرکت می‌کنند، ما نمی‌توانیم دختر و پسر خود را به این کیفیت آزاد بگذاریم! بله باید موقعیت و ارتباط خود را با آنها را طوری تنظیم کنیم که بتوانیم از شدت آن فشارها کم کنیم و همین‌طور آن علوم مفید را در اختیار آنها قرار بدهیم، دیگر غیر از این ما نمی‌توانیم مطلبی را مطرح کنیم. موقعیت مشخص است، صورت مسئله هم مشخص است، دیگر هر کسی طبق آنچه را تشخیص می‌دهد عمل کند.

از بنده سؤال می‌کنند که آیا فرض کنید که فلان دختر آمادگی برای رفتن برای دانشگاه و خواندن پزشکی و امثال‌ذلک را دارد یا ندارد؟

بنده می‌گویم: اسلام منع نکرده و بلکه اسلام بسیار هم نسبت به فراگیری علم تأکید دارد، اما این یک طرف قضیه است، آن طرف دیگر این است که این دختر که در آنجا می‌رود، به چه نحوی عمل می‌کند؟ من که دیگر دنبال دختر شما نیستم و شما هم با او سر کلاس نمی‌روید، و این مطلب دیگری است. و دیگر انتخاب با خود شما است.

شوهرداری مهم‌ترین وظیفهٔ زن

جواب: ببینید! مسائل را باید باهم سنجید، بالا بردن توان علمی یک فاکتور مسئله است، ما فاکتورهای دیگری هم داریم، مسائل مختلفی هست، یک زن باید مطالب مختلفی را در نظر داشته باشد، مسئلهٔ حمل از یک‌طرف، مسئلهٔ توان علمی از یک‌طرف، اطلاعات علمی، اطلاعات دینی، بینش دینی،

همهٔ اینها مسائل مهمی است، اینها از یک‌طرف و مسئلهٔ شوهرداری که در رأس این دو مسئله قرار دارد و از همهٔ اینها مهم‌تر است، همان‌طور که در دستورات اسلام هم نسبت به این مسئله تأکید فوق العاده‌ای شده،[1] آن‌هم از یک‌طرف، باید بین این مطالب جمع کرد، یعنی مطالب اهم و مهم را در نظر گرفت و بعد انسان زندگی خودش را بر آن پایه قرار بدهد.

در این مطالبی که شما فرمودید سه مسئله به‌چشم می‌خورد: یکی مسئلهٔ حمل و بچه‌داری و شیردادن و پرداختن به امور تربیتی طفل، مسئلهٔ دوم مسائل علمی و مسئلهٔ سوم شوهرداری، این همان مطلبی است که ما إن‌شاءالله در جلسات بعد راجع به آن صحبت می‌کنیم.

در درجهٔ اول از اهمیت، شوهر قرار دارد، یعنی زن باید در تحت اطاعت از شوهر باشد، این را خدای متعال برای زن قرار داده است.[2] نکته‌ای که در اینجا در صحبت‌هایی که حقیر امروز مطرح کردم، به‌چشم می‌خورد و خیال می‌کنم که مخدرات هم به این مسئله توجه کرده باشند، این است که ما برای چه کار انجام می‌دهیم؟ یعنی هدف و غایت ما از عملی که انجام می‌دهیم چیست؟ این را ما باید دریابیم. اگر کاری را که انجام می‌دهیم همان‌طوری‌که عرض شد برای رسیدن به مسئلهٔ تکاملی ما است، آن‌وقت دیگر نباید اما و چرا در صحبت‌های ما باشد! چرا این‌طور، چرا این‌طور، اینها در اینجا نیست. این مطالب مربوط به جایی است که مقصود از هدف از خلقت و زندگانی در دنیا فقط زندگی کردن و رفتن باشد اما اگر قرار بر این باشد که ما منظور و مقصود را رسیدن به مرتبهٔ تکاملی قرار بدهیم، باید ببینیم که آن مسئول کارخانه و آن مدیر کارخانه و آن خالق ما که ما را خلق کرده است، او چه راهی را برای ما انتخاب می‌کند؟ این خیلی دقیق است! نکته در اینجا این است یک وقت ما می‌خواهیم بگوییم که چطور در این دنیا زندگی کنیم؟ خب جای این صحبت پیش می‌آید که زن هم برای خود حقی دارد و مرد هم برای خود حقی دارد و هر کدام آزادند و اختیار دارند و خلاصه همین مسائلی که امروزه مطرح است، اما یک وقت می‌خواهیم این را بگوییم که اگر الآن امام زمان علیه‌السلام در زدند و آمدند در اینجا، ایشان چه به ما می‌گویند و چه مطلبی را پیشنهاد می‌کنند؟ اگر به ما پیشنهاد کردند که شما برو در منزل و درس نخوان، آیا می‌پذیریم یا نمی‌پذیریم؟

إن‌شاءالله پاسخ به بقیهٔ سؤالات را دیگر برای جلسهٔ بعد می‌گذاریم و فقط پاسخ به این مخدره را عرض می‌کنیم، چون دیگر وقت هم گذشته است.

در اوایل انقلاب یک نفر که از ارحام هم بود، به مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ ایراد می‌گرفت که چرا شما در مسائل انقلاب نیستید؟! خب مرحوم آقا مطلب را به سکوت می‌گذراندند، خود آن شخص متصدی بعضی از مسائل مساجد و کارهای سیاسی و امثال‌ذلک بود و سال‌ها هم در این منصب بود تااینکه جریانی پیش آمد و این مناصب را از او گرفتند. من رفتم در منزل او و دیدم که خیلی ناراحت است! خیلی ناراحت بود از اینکه این مناصب را از او گرفتند! گفتم: چرا ناراحتی؟ گفت: «آخر این مناصب را از ما گرفتند و نمی‌گذارند که ما کاری بکنیم!» گفتم: اگر شما برای خدا انجام می‌دادی که حالا دیگر ناراحتی ندارد، برای خدا انجام دادی و الآن هم از تو گرفتند، خب نباید ناراحت باشی، پس حالا که ناراحتی معلوم می‌شود که تابه‌حال برای نفست انجام می‌دادی ولی خدا را جلو

---

[1] . *الکافي*، ج ۵، ص ۵۰۶ : بابُ حَقِّ الزَّوجِ عَلَی المَرأة.

[2] . سوره نساء (۴) آیه ۳۴:﴿ٱلرِّجَالُ قَوَّٰمُونَ عَلَى ٱلنِّسَآءِ بِمَا فَضَّلَ ٱللَّهُ بَعۡضَهُمۡ عَلَىٰ بَعۡضٖ وَبِمَآ أَنفَقُواْ مِنۡ أَمۡوَٰلِهِمۡ﴾.

نور ملکوت قرآن ج ۲ ص ۴۰۰:

«مردان را بر زنان تسلّط و حقّ نگهبانی است به‌واسطه فضیلتی که خدا بعضی را بر بعضی داده است و به‌واسطه مخارج زندگی و نفقه‌ای را که مردان از اموال خود به آنها می‌دهند.»

انداخته بودی، اینکه می‌خواستی مسئولیت داشته باشی، اینکه می‌خواستی بیایی و بروی، در اداره وارد بشوی و بروی، این برای تو به‌صورت الهی جلوه کرده بود، اما اینها نفس بوده چون وقتی که از تو گرفتند ناراحت شدی در حالی‌که باید خوشحال هم بشوی که تازه راحت شدم، چرا ناراحت می‌شوی؟! رفت در فکر و گفت: «تازه فهمیدم که تمام کارهای پانزده ساله‌ام نفس بوده! خدا سپر بلا شده بود!»

پاسخ به این مخدره را باید این‌طور عرض کنم که باید دید خدا کدام را مقدم قرار داده است؟ این مسئله است. شوهرداری در رأس تکالیف زن در امور زندگی است، البته این مسئله نباید با بچه‌داری هم مزاحمت داشته باشد، خب این مسئله درست است، یعنی زن وقتی که بچه‌دار است باید به امور بچه کاملاً رسیدگی کند و شوهر هم نباید از او توقعات اضافهٔ بر توان و قدرتش را داشته باشد، بالأخره این بچه‌ای است که از هر دو به‌وجود آمده و خدا قرار داده، و الآن حق با بچه است و باید به او برسد. بله اگر بچه‌داری می‌کند دیگر نباید به مسائل اضافی بپردازد، آن مسائلی که خارج از زندگی است، نباید آنها را ترجیح بدهد. و بعد اگر فرصتی پیدا کرد آن‌وقت به مسائل علمی هم بپردازد. خدا از هر کسی یک چیز می‌خواهد، مگر قرار بر این است که تمام افرادی که وارد کلاس می‌شوند، همه شاگرد اول باشند؟ پس در این‌صورت اختلاف نداریم. هر شخصی هر مقداری که موقعیتی برای او پیش آمده، باید به همان بپردازد.

اینکه مرحوم آقا فرمودند، همین است، و درست است که زن باید حامله باشد، بچه داشته باشد و شوهرداری بکند و علم هم بیاموزد، همهٔ اینها درست است منتها باید از فرصت‌ها برای پرداختن به هر کدام از اینها استفاده کرد.

راجع به کلاس‌هایی که در اینجا فرمودند، بله مسئله، مسئلهٔ بسیار مهمی است، مخصوصاً برای دخترخانم‌ها که قضیه، قضیهٔ خیلی مهمی است که در جای دیگر این را انجام می‌دهند و چقدر کار خوبی می‌کنند، البته مطلب فقط اختصاص به کلاس خانم‌ها ندارد، این مطلبی بود که از دیرباز مورد نظر من بود، نسبت به بچه‌ها هم همین‌طور است، نسبت به پسر بچه‌ها و کلاس‌هایی که باید برای آنها ترتیب داده بشود و در تحت شرایطی در تحت نظر قرار بگیرند هم مسئله همین‌طور است و صحبت هم شده، إن‌شاءالله امیدواریم که با دعای شما و همت رفقا این مسئله صورت عمل به خود بگیرد.

راجع به این سؤال‌های باقی مانده هم إن‌شاءالله در جلسات آینده مطالبی را عر ض می‌کنم.

اللّهمّ صلّ علی محمّد و آل محمّد